

# درباره نوستالژی



محمد قائد

ژنرال به پیروزیهای زمان حاضر اعتنایی نداشت و دلش همیشه پیش رزم-  
آرایان پنجاه سال پیش بود.

ویلیام تئوری، بازار خود فروشی

در نواحی روستایی کشور ما قرنهایست که الاغ، همان حیوان بردبار و صبور،  
تنها وسیله حمل و نقل بوده است و حتی یکبار دیدم که مردی بر الاغ سوار و  
در ضمن حرکت مشغول مطالعه کتابی است و این کار را هنگام راندن در  
اتومبیل نمی توان انجام داد. هر چند از اینکه تعداد الاغ بتدریج در مزارع ما کم  
می شود متأسفم ولی امروز روستائیان به اتومبیل های جیب علاقه پیدا  
کرده اند.

محمد رضا پهلوی، مأموریت برای وطنم

در دیداری دوباره از خانه دوران کودکی مان، یکی از نخستین احساسها معمولاً  
این است: واقعاً این قدر کوچک بود؟ ناگهان درمی یابیم که حوض خانه قدیمی بسیار  
کوچکتر از کوچکترین استخرهاست و درخت کاج کنار آن به آسمان سر نمی کشد و  
فقط کمی بلندتر از بام خانه است. در بزرگسالی درمی یابیم که ابعاد قامت کودکانه ما  
به درختها و دیوارهای خانه ای معمولی عظمت می داد، وگرنه خانه بیچگی مان هم  
جایی بود کم و بیش در ابعاد همه خانه های دیگری که بعدها دیده ایم. به چنین  
احساسی که دل به یاد موهبتی باشد از دست رفته، به دریغ برای گذشته ای دوست-

داشتنی و سپری شده، یا به دلتنگی به سبب دورماندن از وطن یا جایی واقعی یا فرضی که فرد از حضور در آن محروم مانده است نوستالژی می‌گویند.<sup>۱</sup>

ملك الشعراى بهار در توصیف روزگارانِ خوب از دست‌رفته پست سرخویش با دریاگویی می‌سراید: "اولاً عرض فكلها این قدر وسعت نداشت / ثانیاً فكر جوانان این قدر لاغر نبود". بهار در این قصیده نوستالژیک قصد مطایبه ندارد، اما منظورش از روزگار خوش وسعت اندیشه و فربهی فكر جوانان، عصری بود که تقریباً هیچ کتابی جز دیوان اشعار متقدمان وجود نداشت، خلق از ستم حاکمان خونخوار به درگاه خدا شکایت می‌بردند، قحطی و وبا مردم را گله‌وار می‌کشت و مجرمان را به فرمان شاه به دار می‌آویختند یا در ملاء عام گردن می‌زدند (عکسی از صحنه اعدام يك مجرم در شیراز در نود سال پیش، محکوم را دست‌بسته و پشت به لوله توپ، منتظر آتش شدن آن، نشان می‌دهد). ما شاید به آنچه برای بهار مایه حسرت و نوستالژی بود با وحشت و تحقیر نگاه کنیم. از نظر عرض و طول فكل، ارتقای سطح فكر جوانان مقارن بود با ورود لباس غربی. امروز که به عکسهای قدیمی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم مردان حتی در صحرا و در روز تفرج در باغ، کراوات به‌گردن داشتند و موها تقریباً همواره بریانتین‌زده بود. سیماهای قدیمی، چه با فكل و بریانتین و چه بدون آن، غرابت دارد و نوستالژی‌زاست. عمیق‌تر شدن جای پای زمان در چهره ناظر و رنگ‌باختن یا یکسره از دست‌رفتن زلفان سیاه احساس نوستالژی را در او تشدید می‌کند.

در نگاه به دور و تا وقتی به موضوع نزدیک نشده‌ایم، بسیاری چیزها به اندازه خانه قدیمی مان بزرگ به نظر می‌رسند. تصور امروزها از رامشگرانِ دربارهای روزگار باستان ایران و روم و جاهای دیگر معمولاً بسیار رؤیایی است: نوازندگانی چیره‌دست که نوای سحرانگیز سازشان شنونده را از خود بی‌خود می‌کرد. یافته‌های دیرین‌شناسی در زمینه موسیقی نشان می‌دهد که با چنان سازها و چنان معلوماتی از موسیقی، نتیجه کار بسیار بدوی‌تر از چیزی بود که ما امروز خیال می‌کنیم. گرچه از سازهای باستانی جز آلات بادی برنجی و مسی چیزی به‌جا نمانده است، حداکثر صوتی که با آن آلات ابتدایی و بوق‌مانند توانسته‌اند تولید کنند برای شنونده معمولی هیچ خیال‌انگیز نیست؛ حتی به‌زحمت شنیدنی است. وقتی به بازسازی موسیقی

۱ nostalgia از ریشه یونانی nostos، به‌معنی بازگشت به خانه یا زاد و بوم.

دربار روم گوش می‌کنیم، شاید احساس ما این باشد که، با این حساب، نوازندگی باربند و نکیسا هم چیزی بود در حد موسیقی دوتارنوازانِ امروزی روستاهای خراسان: برای مسافر و توریست داخلی یکی دو دقیقه سرگرم‌کننده است اما به‌سرعت ملال‌آور می‌شود. اگر شاهان و شاعران و عارفان روزگار قدیم ساعتها، و در واقع تمام عمرشان، به این نوع موسیقی گوش می‌داده‌اند، پس آدمهای محرومی بودند که هرگز نفهمیدند موسیقی یعنی چه.

حتی در اروپای قرن هفدهم اجرای موسیقی شباهت چندانی به روش رایج امروزی نداشت. در آن زمان، رهبر ارکستر—به‌عنوان فردی جدا از نوازندگان، که پدیده‌ای تازه بود—با چوبی دراز به کف سالن می‌کوفت. رهبری کردنِ ارکستر با چوبی کوتاه و بی‌صدا در دست رهبر بعدها ابداع شد و تا سالها به اشاراتی ابتدایی به نوازندگان محدود بود. دربارهٔ بتهوون نوشته‌اند که "بسیار بد"<sup>۲</sup> رهبری می‌کرد. شاید سنگین شدن گوش او و سپس کری‌اش در سالهای آخر عمر تا حدی مانع کار او بود، اما واقعیت این است که روش رایج رهبری ارکستر، با شیوهٔ فخیم و ماهرانهٔ امروزی، سالها پس از مرگ او تکامل یافت. اعضای جمعیتی در اروپا اعتقاد دارند که با مرگ موتزارت سرچشمهٔ همهٔ زیباییهای جهان خشکید و این برای بشریت غروبی به‌راستی جاودانه بود. اگر می‌توانستیم با ماشین زمانِ اچ. جی. ولز به اعصار کهن بازگردیم، طرز اجرای موسیقی در دنیای قدیم برای ما رؤیایی نبود، یأس‌آور و بلکه منزجرکننده بود. با اجازهٔ اهل نوستالژی و اعضای آن جمعیت، می‌توان ادعا کرد که آثار موتزارت در روزگار ما دلپذیرتر از روزگار خود او اجرا می‌شود.

نزد شهروند سادهٔ امروزی که به‌نوع دیگری از فضاسازی و رفاه عادت کرده است، اماکنی مانند عالی‌قاپو یا حتی کاخ گلستان صرفاً ویتربنیهای اند برای تماشا، نه جای کار و زندگی. تغییر ابزار مادی زیست چنان طرز فکر انسان را تغییر می‌دهد که حتی کاخ شاهان قدیم را به‌عنوان خانه جدی نمی‌گیرد. معدود کارخانه‌هایی هنوز ساعت مکانیکی می‌سازند و کسانی ساعت خوب را ساعت کوکی می‌دانند. در اینجا حتی از عادت نمی‌توان حرف زد؛ ترك عادت می‌ماند ساعت‌کوک کردن معمولاً نباید چنان سخت باشد که باعث خماری شود. برخی ستایشگران ساعت کوکی حتی ممکن است از ظاهر ساعت نتوانند طرز کار پشت عقربکهای آن را حدس بزنند اما

2 Percy A. Scholes, *Dictionary of Music* (Oxford University Press, 1969).

خواستهای دیروز همچنان قابل حصول اند. برخی چیزها که روزی در آرزوی داشتن آنها بودیم، امروز پیش‌یافته‌اند. اما حسرت‌ها دردآورند: آنچه امروز می‌توانیم داشته باشیم و دیروز دل ما می‌خواست صاحب آنها باشیم اما نمی‌توانستیم. از همین‌رو، احساس نوستالژی مزمن و عمیق گاه به حد حسرت برای چیزهایی می‌رسد که هرگز وجود خارجی نداشته‌اند.

فروریختن کاخ آرزوها البته واقعیت دارد و یکسره و هم نیست. چه در زندگی شخصی و چه اجتماعی، کسانی بد آورده‌اند و از اسب افتاده‌اند و به خود حق می‌دهند از گردش روزگار بنالند و به یاد روزگار خرمی خویش مویه کنند. تعیین حد فاصلی بین روزگار خوش پیشین و روزگار بد امروز با ذهن فرد است. آدمهایی هم ظاهراً در گذشت زمان چیزی از دست نداده‌اند، اما از تغییر در اوضاع جهان و به هم خوردن روابط سنتی ناخشنودند. حاج مهدیقلی هدایت، مخبرالسلطنه، نخست‌وزیر ایران در سالهای ۱۲-۱۳۰۶، دریغ روزگار خوش از دست‌رفته‌ای را می‌خورد که هرکس به آنچه داشت قانع بود:

ما زندگانی‌ای داشتیم ساده، آرام، بی‌دغدغه، خالی از بغض و تکلفات مزاحم. يك اتاق برای زندگی کافی بود، در آن زیست می‌کردیم، می‌خوابیدیم، غذا می‌خوردیم. امروز اتاق خواب معطل، تختخواب، اتاق نهارخوری معطل،<sup>۳</sup> بساط تغذیه، اتاق دفتر، اتاق سالن، حتی اتاق قمار لازم شده است... طمطراقی اگر بود در منازل مستور بود. امروز در سینما، هتلها، رستورانها، قهوه‌خانه‌ها و شیرینی‌فروشی‌ها مکشوف و برملاست. همه سبب رشک، حسد، رقابت و بدتر از همه تخریب زندگی خانواده و ترویج فحشا.<sup>۴</sup>

در بحث مخبرالسلطنه درباره روزگار خوش از دست‌رفته، اگر به جای "ما زندگانی‌ای داشتیم ساده" بخوانیم "آنها زندگی‌ای داشتند ساده اما یاد گرفتند که زیاده‌خواهی کنند، نکته بحث او روشن‌تر می‌شود. او سبک زندگی پرتجمل خویش را طبیعی و الهی می‌داند و بحش بر سر رفتار کسانی است که پا را از گلیم خود فراتر می‌گذارند و حصارهای طبقاتی را به هم می‌ریزند. جان کلام او ارتقای

۳ در هر دو مورد، کلمه "معطل" ظاهراً باید مفضل باشد.

۴ حاج مهدیقلی هدایت، مخبرالسلطنه، *خاطرات و خطرات* (انتشارات زوار، ۱۳۷۵)، ص ۴۹۲.

وقتی به این نکته پی بردند، ساعت کوکی را به ساعت مختصر و مفیدتر الکترونیک ترجیح بدهند. حتی کسانی، بی‌آنکه اهل عبادت در اوقاتی مشخص باشند، 'وقت جدید' را هم قلابی می‌دانند و به رعایت 'وقت قدیم' اعتقاد دارند.

ولادیمیر نابوکوف هنر را دریغی بر از دست‌رفتن زیبایی می‌دانست. آیا همه عکسهای مربوط به گذشته هنری‌اند چون یادآور زیباییهای از دست‌رفته‌اند؟ دست‌کم در بسیاری موارد خاطره‌انگیزند. اما در تصور روزگار گذشته چه نهفته است که اشک در چشم ما می‌آورد؟ در موردی مانند نظاره سپری شدن عهد جوانی، می‌توان علت حسرت را آسان‌تر دید. اما، گذشته از حسرت خوردن بر زیبایی از دست‌رفته، حتی کسانی که با گذشت زمان ظاهراً پیشرفت کرده‌اند، به گفته سعدی، از سر حسرت به قفا می‌نگرند.

بخشی از حسرت بر گذشته را شاید بتوان در این نکته یافت که فرد توانایی امروز خود را با محرومیت روزگار گذشته مقایسه می‌کند و دریغ می‌خورد که اگر امکانات حال را بیشتر می‌داشت چه استفاده‌ها که نمی‌کرد. سن می‌تواند مایه فضیلت باشد و بسیاری چیزها با گذشت زمان به دست می‌آید: رسیدن به تمول و اعتماد به نفس، اندوختن تجربه و اطلاعات، و درس گرفتن از خطاها از آن جمله است. به دست آوردن اندکی از هر چیز دلپذیری سبب ولع برای مقدار بیشتری از آن خواهد شد. بدون امکان مقایسه، احساس کمبود پیدا نمی‌شود و ناکامی معنایی ندارد جز نرسیدن به هدفی شناخته‌شده. حسرت گذشته، در مواردی، انطباقی توان امروز است بر آرزوهای دیروز. اگر آگاهی و توانایی امروز را سالهای پیش می‌داشتیم، چه درهای بسته‌ای که باز می‌شد و چه تنگناها که اجتناب‌پذیر می‌بود.

در نوستالژی، گرچه کیفیتی عمیقاً عاطفی است، جنبه‌ای عقلی هم وجود دارد، عقلی که با گذشت زمان حاصل شده و، در نگاه به پشت سر، معماهای سابقاً پیچیده را قابل حل کرده است. در آدمهایی که سبک ساده زندگی پدران خویش را ادامه می‌دهند، احساس حسرت گذشته به تأسف از ظهور دردهای جسمانی جدید و رنج کهولت محدود است. حتی در این احساس هم آدمهای ساده‌تر، با دایره محدودتری از تجربه، از نظر فلسفی رواقی‌تر و به جبر زندگی و تقدیر محتوم انسان دلنهاده‌ترند. آنچه نوستالژی را به احساسی دردناک و دائمی تبدیل می‌کند دریغ بر نبود امکانهایی امروز است در شرایط دیروز، نه صرفاً بر آنچه دیروز وجود داشت و امروز از دست رفته است. وقتی از بابت خواستهای ناکام دیروز حسرت چندانی نداریم، بسیاری از

گریز به گذشته به عنوان بهشتِ ازدست‌رفته یکی از راههای کاستن از نارضایی از جهنم زمان حال و تسکین درد سرگشتگی در برزخ دنیای واقعی است. در سینما و ادبیات نوستالژیک، آدمها نونوارند و همه شسته‌رفته حرف می‌زنند. اما محمد مسعود، مدیر مقتول روزنامه *مرد/امروز* در دهه ۱۳۲۰، در کتاب *بهار عمر* از خاطرات کودکی‌اش در شهر قم و از وبای سالهای جنگ جهانی اول (در دهه ۱۲۹۰ شمسی) یاد می‌کند که "مردها را بدون غسل دسته‌دسته در گودالی ریخته با سنگ و خاک می‌پوشانیدند"؛ از قحطی هولناک آن سالها که به سبب آن، "گوشت گربه و سگ خوراک عادی شده و علفهای بیابان و ریشه‌های درختها مورد هجوم گرسنگان واقع می‌گشت"، و از آدمخواری از شدت گرسنگی: "بچه‌های خردسال تک‌تک در کوچه مورد سرقت واقع و مفقودالثر [می] شدند." آن بهار کجا و این بهار کجا.

در نوشته‌های معاصران دوره جوانی محمدتقی بهار هم، در کنار اغلاط املائی و انشایی، به گلایه‌های بسیار از جفای خلق و روزگار برمی‌خوریم. جوانی او ممکن است فارغ از مصیبت و اندوه و گرسنگی سپری شده باشد. اما آیا اهل نوستالژی کلاً چیزهایی را از دیگران و از خویش مخفی نمی‌کنند و روزگار گذشته واقعاً به همان اندازه که کسانی خیال می‌کنند، و سعی می‌کنند به دیگران بقبولانند، دلپذیر بود؟ پاسخ بستگی دارد به جهان‌بینی ناظر و به درجه رضایت او، و اینکه در گذشته در آرزوی چه بوده و چه چیزهایی کم داشته است، و اکنون در حسرت چیست و چه چیزهایی کم دارد. نوستالژی کیفیت است عمدتاً عاطفی و اندکی عقلی؛ هم وابسته به احساس فرد از گذشته است و هم وابسته نوع نگاه او به جهان متغیر و به زندگی ناپایدار خویش. در فقدان انگیزه‌ای در زمان حال و هدفی در آینده، با گذشته می‌توان زیست، اما اینکه در گذشته هم بتوان زیست جای بحث دارد. □

فصلی از کتاب

*دفترچه خاطرات و فراموشی*

چاپ دوم، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۴

© جز موارد درج عنوان و نشانی در سایت‌های دیگر، چاپ، تکثیر یا نقل تمام این مقاله

با اجازه مؤلف یا ناشر مجاز است.

mGhaed@lawhmag.com

طبقاتی است، نه حُسنِ تجمل یا قُبْحِ خانه و زندگی مفصل. هنوز کسانی از همان چیزی می‌نالند که زمانی حاج مخبرالسلطنه می‌نالید. این ناله‌ها را پایانی نخواهد بود، چون تغییر در اوضاع جامعه و جهان و زیر و زبر شدن‌ها را پایانی نیست. کسانی دنیای معاصر را منحط و بی‌ارزش می‌دانند چون معتقدند امروز به اندازه روزگار قدیم قدر چیزها و آدمها را نمی‌دانند. کسانی غصه کاهش کیفیت اشیا را می‌خورند: اتومبیل‌های ساخته‌شده از پلاستیک فشرده و فرشهایی از رنگ و الیاف مصنوعی. فرش نفیس و اتومبیل واقعاً مجلل همچنان وجود دارد، اما با بهایی به مراتب بالاتر عرضه می‌شود. بنابراین چیزی تباه نشده، بلکه حد نصاب ایجاد تمایز بالاتر رفته است. آنچه زمانی محدود به اقلیتی کوچک بود امروز در دسترس عده بیشتری است، اما باز هم درصدی کوچک از نعماتی برخوردارند که برای همگان خواب و خیال است.

آدمهایی هم غم چیزهایی را می‌خورند که هیچ‌گاه به آنها مربوط نبوده است. کسانی اظهار تأسف می‌کنند که چرا عمر خویش را هدر دادند و به راه دادوستدهای سودآور نرفتند. چنین نادمانی دلیل غفلت خود را بی‌توجهی به جیفه دنیا می‌دانند. اما اگر نقدینه‌ای در کیسه باشد، مجال سوداگری امروز هم به اندازه هر زمان دیگری فراهم است. چنین حسرت‌هایی برای فرصتهای موهوم، نه عاطفی است و نه عقلی، بلکه خیالبافی محض و نوستالژی از نوع شدید آن است. محمدرضا پهلوی در عوالم شاهانه خویش متأسف بود که هنگام خرسواری می‌توان کتاب خواند اما پشت فرمان جیب چنین کاری عملی نیست. نوستالژی او را می‌توان از نوع خفیف دانست، چون در عین دلتنگی برای الاغهای قدیم، به رواج جیب دلخوش بود.

نوستالژی احساس حضور و یادآوری گذشته، و بلکه بازگشت به گذشته به عنوان چیزی موجود و همیشه حاضر است. کسانی گفته‌اند گذشته رفته است و چیزی جز لحظه حال وجود ندارد. کسانی دیگر نظر داده‌اند چیزی به عنوان لحظه حال وجود ندارد و ادراک ما از هستی خویش مجموعه تجربه‌های ماست از گذشته به اضافه تصورمان از آینده. اهل فلسفه به بحث در دفاع از یکی از این دو نظر ادامه خواهند داد. در این میان، پاره‌ای نظریه‌های شناخت کارکرد مغز نظر دوم را تقویت می‌کند: این احساس که این لحظه و این صحنه را پیشتر هم دیده‌ام و زندگی من، یا تقدیر من، سناریویی است از پیش نوشته‌شده در لوح محفوظ. چنین تجربه‌های لحظه‌ای و زودگذری سبب می‌شود گذشته به همان اندازه در ذهن حاضر باشد که لحظه حال.